



عکس: ابو الفضل عرب جوانی، بیژان

**نگاهی گذرا** به زندگی روزمره حداقل بگیران که منتظر سیاست گذاری‌های حمایتی است

# چالش معیشت کارگران

حیدررضا عظیمی، روزنامه‌نگار، زنجیره اقتصاد و سیاست و البته جامعه چنان به هم تنیده است که همان مثال اثر پروانه‌ای شاید برایش مناسب باشد. هرچند در اثر پروانه‌ای بحث از این است که اتفاقی در بنگه دنیا رخ می‌دهد و اثرش در این مُلک به‌وضوح

مشاهده می‌شود. این مزاج برای تأیید وجود چنین اثری، مانند زهر هلاهل تلخ استست که مردم کوچو و بازار می‌گفتند و اکنون نیز می‌گویند؛ ترامپ یا بایدن آن گوشه دنیا که عطسه می‌کنند، اقتصاد دچار رعشه می‌شود؛ انوارنش هم تب‌وتاب بازار دلار بوده و هست که مردم اثر تغییرات لحظه‌ای آن را در چنین مواردی با گوشت، پوست و استخوان خود لمس کرده و می‌کنند. در میان این چنین اثرپذیری‌ای که به‌طور طبیعی مقصر اصلی آن مطابق تحلیل‌ها و گفته‌های کارشناسان، با تقریب بسیار مناسب، سیاست‌های کج‌ومعوج نوع مناسبات دولت رانتیر است (معطوف به ماهیت دولت‌ها) و ناکارآمدی ساختار بوروکراتیک، به‌طور قطع اثر نزدیک نمایان تر است. یعنی ساختار چنان است که اگر هر اقدام بی‌ربطی به مناسبات اقتصادی ما در سوی دیگری از دنیا، به زعم اهالی کف خیابان، بر اقتصاد مؤثر می‌افتد، به یقین تدابیر اتخاذی در حوزه سیاست، اقتصاد و صد البته حوزه‌های مختلف اجتماعی، بر زندگی روزمره مردمان این یوم مؤثرتر خواهد بود. از روددرازای باید عبور کرد و به این موضوع تأکید کرد که همه اینها را به‌واقع با به تمثیل به زیور تیرج آراستیم تا این نکته یک بار دیگر یادآوری شود تا شاید بر این نکته متمرکز شویم که یکی از مهم‌ترین کلونی‌های جمعیتی که از جریانات روز و تدابیر و سیاست‌ها و تصمیمات کلان در کشور متأثر می‌شود، زندگی کارگران است و باید عنداللزوم برای کارگران به‌واسطه قرارگرفتن در متوسط طبقات میانی حقوق و دستمزد (کارگر فنی را هم در نظر گرفته‌ایم) در بیشتر موارد در محاسبات رسیدن و نرسیدن تمه حقوق به انتهای یک ماه، چنان گرفتار می‌آیند که اگر قرار باشد باد و بورانی در سرزمین اقتصاد بوزد، هیچ شکی وجود ندارد که هشت‌شان گرو نه‌شان خواهد بود. شاید در این مجال بتوان بخشی از گرفت‌وگیرهای موجود در میان این جمعیت در‌خور توجه را به دید آورد.

تولید) درحال تعدیل نیرو هستند، به اثبات می‌رسد. اینها و تمام موارد دیگر امنیت شغلی را در این مقطع زمانی با چالشی جدی مواجه کرده است.

این را ستاره مرادی، یکی از شهروندان نیز تأیید می‌کند. او که به دلیل بی‌کارشدن همسرش مجبور شده شیف دوم کاری را در جایی غیرتخصصی بگذراند، به «شرق» می‌گوید: شرایط زندگی سخت شده، بسیار سخت. هزینه اجاره‌بهای مسکن، خورد و خوراک و پوشاک به‌طور چشمگیری افزایش پیدا کرده است. گاهی باید با تحمل این شرایط، به کار سخت تن دارد؛ کارهایی با حقوق غیراستاندارد، فاقد بیمه و ساعت کاری طولانی.

مرادی در پاسخ به این پرسش که سطح اجبار در کارکردن در چنین شرایطی به چه عواملی برمی‌گردد؟ گفت: ببینید، همسر من به دلیل تعدیل نیرو بی‌کار شده است. خودم در بخش پزشکی مشغولم، بنابراین به دلیل تفاوت خرج و برج، آمده‌ام و برای شیفت دوم در کتاب‌فروشی کار می‌کنم که موردعلاقه من است. اما شرایط بسیار ناعادلانه است. شوهرم بی‌کار است. اگر من بخواهم مانند شرایط عادی کار کنم، از پس هزینه‌های خانوار بر نمی‌آیم؛ بنابراین اجبار اجاره‌خانه و سایر هزینه‌ها باعث می‌شود به کاری تن دهم که عملاً کارفرما دارد از شرایط موجود سوءاستفاده می‌کند و حقوق

### پارامترهای ریاضی در گود معیشت

قبل، ۴۶٫۷ درصد افزایش داشته است.

**تورم نقطه به‌نقطه خانوارهای کشور**

اقتصاددانان بر این موضوع اتفاق نظر دارند که منظور از تورم نقطه‌به‌نقطه، درصد تغییر عدد شاخص قیمت نسبت به ماه مشابه سال قبل است. در مرداد ۱۴۰۲، تورم نقطه‌به‌نقطه خانوارهای کشور، ۳۹٫۸ درصد بوده است؛ یعنی خانوارهای کشور به‌طور میانگین، ۳۹٫۸ درصد بیشتر از مرداد ۱۴۰۱ برای خرید یک مجموعه کالا و خدمات یکسان هزینه کرده‌اند. تورم نقطه‌به‌نقطه مرداد ۱۴۰۲ در مقایسه با ماه قبل، ۰٫۴ واحد درصد افزایش یافته است.

**تورم ماهانه خانوارهای کشور**

منظور از تورم ماهانه، درصد تغییر عدد شاخص قیمت نسبت به ماه قبل است. در مرداد ۱۴۰۲، تورم ماهانه خانوارهای کشور برابر ۲٫۴ درصد بوده است. تورم ماهانه برای گروه‌های عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات»، ۲٫۶ درصد و برای گروه عمده «کالاهای غیرخوراکی و خدمات»، ۲٫۴ درصد بوده است.

**نرخ تورم سالانه خانوارهای کشور**

منظور از نرخ تورم سالانه، درصد تغییر میانگین اعداد شاخص قیمت در یک سال منتهی به ماه جاری، نسبت به دوره مشابه قبل از آن است. در مرداد ۱۴۰۲، نرخ تورم سالانه برای خانوارهای کشور به ۴۶٫۷ درصد رسیده که نسبت به همین اطلاع در ماه قبل، ۰٫۸ واحد درصد کاهش یافته است.

**درصد تغییرات شاخص قیمت در دهک‌های هزینه‌ای کل کشور در مرداد۱۴۰۲**

نرخ تورم سالانه کشور در مرداد ۱۴۰۲ برابر ۴۶٫۷ درصد است که دامنه تغییرات آن برای دهک‌های مختلف هزینه‌ای از ۴۶٫۴ درصد برای دهک نهم تا ۸۸٫۲ درصد برای دهک اول است. بر این اساس، فاصله تومی دهک‌ها در این ماه به ۱٫۸ واحد درصد رسید که نسبت به ماه قبل (۳۰٫۱ واحد درصد) ۱۸٫۳ واحد درصد کاهش داشته است.

**معیشت کارگرو دولت‌بی‌توجه**

نیمی از جمعیت کشور را با استناد به آمارهای سازمان تأمین اجتماعی، جمعیت کارگران و خانواده‌هایشان می‌دانند. سال گذشته معاون روابط کار وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، تعداد کارگران را ۱۰ میلیون نفر اعلام کرد؛ یعنی با احتساب بُعد خانواده در ایران (چهار نفر) حدود ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کل کشور را کارگران و خانواده‌هایشان تشکیل می‌دهند. این عدد هرچند بدون هیچ شبهه‌ای در سال جدید با توجه به وضع عمومی کارفرمایان دست‌خوش تغییراتی شده است اما بزرگی آن در زمان اعلام (در اردیبهشت ۱۴۰۱ اعلام شد ۱۲ درصد جمعیت ایران را کارگران تشکیل می‌دهند) و البته اکنون، بر این موضوع پا می‌فشارد که نیاز است توجه بیشتری به این حوزه بشود.

بی‌توجهی دولت به وضع معیشتی کارگران همین کار ماه پیش نیز در مجلس بحث به وجود آورد. آن روز (دوم مرداد) علی بابایی‌کارنامی، نماینده مردم سراسر و میان‌رودرود، در جلسه علنی به دولت تذکر دارد و صحبت‌های خود را بر اصل سوم قانون اساسی استوار کرد و با نقد از مجموعه سازمان تأمین اجتماعی و مجموعه تابعه آن، تأکید کرد که سازمان تأمین اجتماعی و شستا متعلق به مردم است و این صندوق به نوعی صندوق بین‌نسلی است. قرار بود دولت برای استقرار عدالت اجتماعی از ظرفیت منابع صندوق بازنشستگی برای سرمایه‌گذاری [و اشتغال‌زایی] در تمام مناطق کشور استفاده کند اما متأسفانه از این ظرفیت حتی در حد یک عدد کوچک هم به‌ویژه در استان‌های شمالی استفاده نشده است، او حتی به یگزینگی در انتخاب مدیران بخش کارگری هم نفی زد و گفت: متأسفانه مدیران مورد استفاده در شستا، صرف‌نظر از اینکه چه نگاه سیاسی دارند، از مدیران بخش کارگری انتخاب نمی‌شوند. بابایی‌کارنامی در ادامه تذکر خود به دولت و مدیریت سازمان تأمین اجتماعی، به موضوع معیشت کارگران بازنشته نیز ورود کرد و به‌ویژه درباره همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تأمین اجتماعی (کارگران بازنشته) در لایحه بودجه سال ۱۴۰۲ نقد کرد و گفت: طبق لایحه بودجه سال ۱۴۰۲ قرار بود ۲۵ درصد مابه‌التفاوت را پرداخت کنند.اما امروز ما بعد از چهار، پنج ماه از اجرای بودجه سال ۱۴۰۲ می‌بینیم که هنوز در جهت ارتقای تأمین معیشت کارگران بازنشته اقدامی صورت نگرفته است.

**امنیت‌شغلی**

درهم‌تنیدگی مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که پیش‌تر به آن اشاره شد، به نقل از تحلیلگران و کارشناسان بی‌طرف، اوضاع ناپایداری را در زمینه اقتصاد به وجود آورده و هرچند مراکز ذی‌مدخل دولتی و سازمان‌ها، آمارهایی درباره بهبود وضع می‌دهند اما این بهبود و روند رو به رشدی که در آمارها مشاهده می‌شود، نزد مردم قابل‌درک نیست. آنها وقتی از خانه بیرون می‌روند (چه کارگر، چه روزنامه‌نگار، چه مهندس و چه پزشک) با قیمت‌های رو به رشد روزانه در کف بازار مواجه می‌شوند و چنین رویدادی سطح باورپذیری آمارهای رسمی را کاهش می‌دهد. ربطی هم به دولت یا جناح سیاسی ندارد؛ چون مردم در حوزه معیشت چندان به امور سیاسی علاقه‌ای ندارند.

علاوه بر همه اینها که در معیشت ۴۰ درصد جامعه (خانواده‌های کارگری) به دلیل سطح پایین حقوق و دستمزد مؤثر است، وضع غیرمتعادل اقتصادی بر بیمانکاران و کارفرمایان بخش خصوصی نیز تأثیر گذاشته و مطابق اخباری که منتشر می‌شود و مراجعه به هیئت‌های تشخیص در وزارت کار، این گزاره که برخی از کارفرمایان به دلیل افزایش سطح هزینه‌های تولید (تورم بخش

قانونی را نمی‌پردازد. مرادی درباره شرایط بازار کار هم گفت: همه‌جا این‌طور است مگر اینکه کسی خودش انصاف داشته باشد و الا به راحتی کارکنان را اخراج می‌کنند و چون داوطلب برای برگردن جای خالی زیاد است، عملاً امنیت شغلی به صفر رسیده است. من امیدوارم در مراکز اجرائی اراده‌ای به وجود آید که بتواند حق کارگران را از برخی کارفرمایان بگیرد.

**کش اقتصاد**

رئیس‌جمهوری روز سه‌شنبه در نشست خبری خود، پالس‌های مثبت اقتصادی را به ردیف اعلام کرد. از جبران کسری بوجه ۴۸۰

همتی بگیرد که به قاعده اگر درست باشد مطابق آنچه در علم

اقتصاد موجود است، موجب کاهش تورم خواهد شد. رئیسی از کاهش تورم تولید هم خبر داد!

رسانه‌ها به دلیل اهمیت موضوع، آن پرسش و پاسخ‌ها را در سطح وسیع منتشر کرده‌اند اما این نکته مهم است که بدانیم از نظر بالاترین مقام اجرائی کشور، اوضاع نه‌تنها چندان بد نیست بلکه از قضا آمارها بهبود وضعیت را نشان می‌دهند و شاعر و چنین زمینهای گفته بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم! رئیسی تأکیدش این بود که تورم حدود ۶۰درصدی به ۴۶ درصد تبدیل شده، اینارها پر از کالاهای اساسی در اقسام مختلف است، شرایط کسب‌وکار و

تحصیل بهبود یافته و رشد اقتصادی برخلاف گذشته سالانه چهار درصد بوده و امید در کشور ایجاد شده است. نکته مهمی که رئیس‌جمهوری تقدیم ملت ایران کرده، این است که تورم تولید از ۱۰۳ درصد به ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است! در اقتصاد سه سؤال اساسی مطرح می‌شود. شما بر اساس نوع مکتب اقتصادی که به آن ایمان و اعتقاد دارید، به این سؤال‌ها پاسخ می‌دهید و همین سؤالات است که اقتصاد شما و مکتبی را که به آن اعتقاد دارید، مشخص می‌کند.

(الف) چه تولید کنیم (بنایمندی‌ها و مزیت‌های تولید)؟

(ب) چگونه تولید کنیم (تکنولوژی تولید)؟

(ج) چگونه توزیع کنیم (شبکه توزیع)؟

بحث این است آنچه در فضای اقتصادی کشور موج می‌زند، در پاسخ‌های مهم است. برای نمونه، وقتی در فقه موضوعی به نام ربا وجود دارد و در در جامعه به بانک‌ها سودهای غیر قابل‌باور اخذ می‌شود، در میانه این ابهام، شورای فقهی از حلال‌بودن سود در بانک‌ها می‌گوید و از سوی دیگر البته بخشی از کارشناسان مربوطه

سود بانکی را ربا می‌دانند.

حالا سؤال این است ربط اینها به زندگی کارگران و خانواده‌های آنها چیست؟ فقط در یک نمونه حتما کسانی که در بخش کارگری مشغول هستند، نیازهایی روزمره دارند که دقیقاً به تصمیماتی ربط دارد که درباره میزان سود در بانک، مجوز برای افزایش اجاره‌بها توسط مالکان، کنترل بازار، وجود نظامات تأمین اجتماعی و هر تصمیمی دیگر که در قالب حل معضلات روزمره گرفته می‌شود، ربط دارد. اما درست در لحظاتی که شما نیاز دارید سیستم اقتصادی از طبقات غیربرخوردار جامعه حمایت کند و مثلاً درباره سود بانکی تصمیماتی بگیرد که منافع زندگی روزمره هم در آن دیده شود، در مانه تمام پاسخ‌های دریافتی مهم، شورای فقهی از حلال‌بودن سود در بانک‌های جمهوری اسلامی صحبت می‌کند و بخشی دیگر از صاحب‌نظران داد می‌زنند که سود بانکی ریاست!

اینها و یک خروار سؤال بی‌پاسخ و ابهامات موجود، تصویری مبهم از زندگی کارگران و منشاغل مرتبط با حوزه کارگری ارائه می‌دهد. تصویری که معلوم نیست با اوضاع کنونی اقتصاد، چگونه می‌توان بر مشکلات روزمره اقتصادی آن فائق آمد. به‌عنوان نمونه اگر قرار بود بندهای حمایتی قانون اساسی در زمینه مسکن، خوراک و آموزش اجرا شود، بخشی از مشکلات طبقه نیمه‌برخوردار، به احتمال زیاد حل می‌شد و جمعیت کارگری و خانواده‌هایشان و البته همه شهروندان می‌توانستند به سطح رفاه بیشتر که قاعدتاً غایت حکمرانی است، دست پیدا کنند.

آنچه در دستور بالا گذاشت، وضع موجود در زندگی روزمره جمعیت کارگری است. کارگرانی که بخش اعظم آنها به‌عنوان «حداقل‌بگیر» در نظام تأمین اجتماعی معروف هستند. آنچه از شواهد برمی‌آید، این است که نظام اقتصادی موجود در ایران، با هر تعریفی که آن را قبول داشته باشیم، آن‌طوره که باید به اهداف مدنظر خود درباره رفاه نزدیک نیست، رفاهی که به قاعده باید غیر از نوکیسکان نفتی و اقتصادی و طبقه رانتیر، دیگران را نیز شامل شود. اما در کف جامعه مسابقه در بهره‌مندی‌های اقتصادی و هزینه‌های مدشده در آن مثل غیرانتفاعی‌کردن آموزش و… رقابت را به جایی رسانده که شانس پیروزی طبقه غیربرخوردار و حداقل‌بگیر در سطوح دیگر زندگی به‌شدت کاهش یافته است و شاید باید مسئولان اجرائی را به رعایت دقیق‌تر بندهای حمایتی قانون اساسی دعوت کنیم تا شاید از این سیر، افزایشی هرچند کم در سطح رفاه خانواده‌های کارگری نیز به وجود آید.

**پیاده‌رو**

### رؤیای غلامرضا

تهران؛ خیابان شاپورا آغازش همان جاست که میدان خاطره‌انگیز حسن‌آباد چتر خودش را باز کرده و سایه‌ای از گذر زمان و نوستالژی مردمان قدیمی‌تر را روی شهر پهن کرده است. سایه‌ای پهن کرده تا از گذر زمان خاطراتش برای مردمان شهر بماند. خاطرات آدم‌هایی که روزی در میانه تاریخ کف این خیابان قدم زدند، اشک‌ها ریختند و لبخندهایی زدند.

خیابان شاپور آغازش این میدان است. به سمت جنوب، همان اول با پارک شهر و زورخانه شعبان جعفری مواجه می‌شود. در همین نزدیکی از حاشیه بهشت عبور می‌کنید و از پل میرسعید رد می‌شوید. وای که این بازارچه شاپور چه حال و هوایی دارد. بوی سبزی تازه و گوشت توی هوا می‌پیچد. جلوتر که بروید به محله آقا تختی در مختاری می‌رسید و قبل از آن هم خانه پدری فروغ فرخزاد!

شاپور و پیاده‌روهایش حال و هوای خاصی دارند. درست بعد از پل بوسعید کلی جگرفروشی هست و یک دوچین مغازه فروش آرمیهو و پروتئینه! مردم هم به سودای همین دو متاع، از محلات دورتر به اینجا می‌آیند. شاید ندیده باشید اما جای‌جای این پیاده‌روها را کز کرده‌ام! شب‌ها خیلی وقت‌ها بالا و پایین این خیابان را به هم دوخته‌ام.

نزدیک ظهر که می‌شود، دود زغال این خیابان را برمی‌دارد. عصر می‌ریزند در خیابان و در پیاده‌روهای آن عاشقانه‌هایی می‌سازند. بارها این را دیدهام.

از میدان حسن‌آباد که به سمت جنوب بیایید، خیابان شاپور است. اسمش را تغییر داده‌اند اما مردم عادت کرده‌اند به همان نام شاپور؛ انگار این خیابان در سرنوشت آنها جای داشته و دارد. شب‌های پیاده‌روی‌های شاپور غلغله است. جمعیت در دود فرو می‌رود و آن میان دست‌هایی است که به هم گره می‌خورد.

شاپور انگار تقاطع داشتن و نداشتن است. در ماه رمضان هر سال یکهو می‌بینید تا خود سحر برای خرید معجون از فلان حاج‌آقای بازاری، صفر کشیده‌اند! تقریباً از همه جای تهران می‌آیند، گاه گذری و گاه هم با نیت از قبل! از مسیر شمال به جنوب، سمت راست بعد از پل بوسعید، ردیف ردیف چکرکی هست و پروتئینه! می‌آیند و کلی صف می‌ایستند، می‌خرند، می‌خورند و می‌روند. اینها را گفتم برای آنها که ندیده‌اند تا بدانند این خیابان چگونه جایی است.

شب‌ها این خیابان یک‌طوری است! مغازه‌ها لامپ‌های نئون را روشن می‌کنند و گاه نور را به رقص وامی‌دارند. دود بالا می‌رود و دست‌هایی به هم گره می‌خورند و ناگاه از میانه این دودها و رقص نور، کودکی آکارتون به دست، می‌نوازد و طرب برمی‌انگیزد. مردم هم گاه به آسکناسی آنها را میهمان می‌کنند و گاه با همراهی دلشان را شاد می‌کنند.

اینجا در این شلوغی روزانه و شبانه، کودکان کار در هم می‌لولند. از صبح تا شام در میان مردم، تن خسته خود را می‌کشند تا لقمه‌نانی به کف آرند و به غفلت نخورند. یکی از آنها را می‌شناسم؛ آدامس می‌فروشد و گاه چیزهای دیگر.

اسمش غلامرضاست. از این آدامس‌های اگالپتوس می‌فروشد و پرتقالی می‌فروشد. یک‌بار که رفته بودم آنجا، نشستیم و گپی زدیم. پسرک پدر ندارد؛ حدود ۱۳ یا ۱۴ سالش است (کمی بیشتر یا کمتر). مادرش هم هر کاری دم دستش باشد که پولی از آن دربیاید و بشود به زخم زندگی زد، انجام می‌دهد. می‌گفت: «ننه کبری هم با ما زندگی می‌کنه. چشم‌اش کم‌سو شده، خیلی نینبئه اما گاهی مربا درست می‌کند و با ترشی خیلی خوشمزست». بعد انگار که چیز ترشی خورده باشد، آب دهانش را می‌بلعد و چهره‌اش را جمع می‌کند.

غلامرضا ترک تحصیل کرده است. سرمان به صحبت بند شده بود و من با ولع سؤال می‌پرسیدم. روی صندلی میدان شاپور نشسته بودیم و طفلی چون به دفعات مرا آنجا دیده، اعتمادش هم جلب بود. داشت از اوضاع و احوال پدرش حرف می‌زد. می‌گفت: «چیچه بودم فکر کنم هشت‌ساله. بابا ممد به کراک اعتیاد داشت. راستش خیلی وقتا حالش خوب نبود، چرت می‌زد و دائم خودشو می‌خاروند. همیشه من براش جنس می‌گرفتم. از یک آدم نخرانشیده و نتراشیده به اسم سامان سیاه، توی محله ما همه این‌طورن، هرکدم که یک هیکلی داشته باشن، ساقی‌گری می‌کنن». اینها را که تعریف می‌کرد، به نقطه‌ای خیره شد. انگار داشت به دور دست نگاه می‌کرد؛ به آینده. به گمانم چند قطره‌ای هم اشک ریخت و خدا رحم کرد که ادامه نداد و الا می‌نشستیم با هم و دم به دم هم می‌دادیم و اشک می‌ریختمیم.

می‌گفت: «دوست داشتم درسمو ادامه بدم اما هزینه این‌قدر بالاست که هر چی من و مامان و ننه کبری می‌دویم بهش نمی‌رسیم. باز هشتصوم گرو نه‌مونه». غلامرضا عملاً کارگر است. توی خیابان راه می‌رود و اجناسش را با آن شوهای که بلد شده، می‌فروشد. اما عملاً هیچ ندارد. حتی کارگر روزمزد هم نیست؛ چون کارگر روزمزد هشت ساعت می‌رود سر کار و با توافقی که کرده مزد می‌گیرد اما امثال غلامرضا درآمدشان به مردم بستگی دارد؛ مردمی که آیا اوضاع کنونی است، چگونه بخزند یا نه؟ و به همان میزان هم درآمد دارد؛ یعنی اگر روزی به هر دلیل از او خرید نشود، او درآمدش صفر است!

صحبت‌های من با غلامرضا رو به اتمام بود و داشتم به حرف‌هایی که راز مگوست و قرار شد در این نوشته نیاید فکر می‌کردم. آب بینی‌ام را که نشان از احساسی شدن بود، چند بار بالا کشیدم و مثل این کلیپ‌های اینستاگرامی که می‌روند سراغ بچه‌ها و ۲۰۰ و ۳۰۰ تومنی به آنها می‌دهند که یک روز استراحت کند و سر کار نیایند، دست توی جیبم کردم که مقداری پول به او بدهم. بد نگاهم کرد؛ گفت: «من کار می‌کنم و پول درمیارم اصلاً حاضر نیستم این پولو قبول کنم، می‌خوای آدامس بهت بدم.»

